

جیب‌بری از ۳۰ نفر در بازار

جانشین فرمانده انتظامی مشهد از دستگیری عامل جیب‌بری‌های تیزدستانه در مراکز خرید و بازارهای مشهد خبر داد. سرهنگ محمد طبعی در این باره بیان کرد: بنا بر اعلام سرق‌های تیزدستانه سریالی در چند مرکز خرید و بازار در مشهد تیم‌های تجسس کلانتری آبکوه برای شناسایی سارق این پرونده ها وارد عمل شدند.

طبعی ادامه داد: مأموران طی بررسی شواهد و سرنخ‌های موجود موفق به ردزنی متهم اصلی این پرونده شدند و او را تحت تعقیب قرار دادند. مأموران کلانتری آبکوه پس از تعقیب و مراقبت‌های پوششی، متهم را که مردی جوان است حین ارتکاب جرم دستگیر کردند.
جانشین رئیس پلیس مشهد گفت: متهم از شهر دیگری به مشهد آمده که در تحقیقات اولیه پلیسی به ۳۰ فقره جیب‌بری طی یک ماه گذشته اعتراف کرده است.

دام‌دار بی احتیاط کلیاق را به آتش کشید

منطقه شکار و تیراندازی ممنوع کلیاق واقع در ارتفاعات روستای سماقچه تربت جام طعمه حریق شد. با اعلام این خبر بلافاصله محیط‌بانان سازمان محیط زیست دو شهرستان تربت جام و فریمان وارد عمل و به محل حادثه اعزام شدند.

در بررسی‌های اولیه مأموران مشخص شد که این حادثه به دلیل سهل انگاری و بی احتیاطی یکی از دام‌داران محلی و بی توجهی به مهار کامل آتش اجاق رخ داده است.

عملیات اطفای این حریق به مدت ۶ ساعت و تا ساعت ۳ با امداد دیروز به طول انجامید که در بررسی‌های بعدی مشخص شد این آتش بی احتیاطی ۱۶ هکتار از مراتع، ۱۵ اصله درخت ارس و حدود ۲۰۰ درختچه را خاکستر کرده است.

تاریخ نگاری یک دو چرخه شوم (قسمت سوم)

ایلیا موسایی

در اینکه نبوغ به سراغ همه ما می آید و لحظاتی مثل صاعقه بر مغز ما نازل می‌شود هیچ شکی نیست. عدنان با آن مغز خالص و خالی مثل یک تشت پلاستیکی نو، بیشتر از هرکسی آماده پذیرایی از هر ایده نابی بود که پر و فوسر بالتازار مجبور بود گنده‌ترین و عجیب‌ترین ماشین دنیا را به‌خاطرش راه بیندازد. عدنان در آن لحظه متوجه شد که همه چیز زندگی اش دوتا شده؛ دوتا یخچال، دوتا گاز، دوتا تلویزیون، دوتا جاکشی، دوتا همه‌چیز. مثل کشتی نوح که از هر چیزی یک جفت داشت. انگار یک دستگاه عظیم مثل دستگاه «عباس عکاس» از زندگی عدنان یک کپی کامل گرفته بود. حالا گیریم یک لکه‌ای هم روی کپی افتاده باشد که جاسم بود.

همین شد که عدنان تصمیم گرفت به جای کار کردن وسایل را بفروشد. اما قضیه این قدر ساده نبود. با خودش گفت یک سمساری‌راه می‌اندازد و راه انداخت. ارزان‌ترین و زپرتی‌ترین مغازه محل را اجاره کرد که دوسال تمام خالی بود و موش‌های یکو جیی از درزهای آن سرک می‌کشیدند. سمساری اش را با همان وسایل کپی راه انداخت. یخچال را که همه فکر می‌کردیم برگ برنده اش بود به جای پول پیش داد و دو هفته تمام برای خودش مگس پراند و آدم‌ها را شمرد و عصرها تلویزیون را گوشه مغازه به برق می‌زد و هاکلبری فین نگاه می‌کرد. آن روزها تلویزیون رنگی خریدار داشت و تلویزیون عدنان سیاه سفید بود. بقیه وسایل هم چنگی به دل نمی‌زد. شاید این سریع‌ترین ورشکستگی سیاره زمین باشد چون هیچ کس هیچ چیزی نخرید. سر ماه عدنان به جای اجاره تمام وسایل را توی مغازه گذاشت و کلیدها را تحویل داد. تنها چیزی که برده بود هفده قسمت هاکلبری فین بود که با شخصیت جیمیم که شبیهش سیاه‌زنگی بود کیف کرد.

حقیقت ماجرا این طوری بود که عدنان تمام وسایل را دو دستی داده بود. وگرنه آن مغازه دوباره مثل سابق شد. زمانی که عدنان برگشت به خانه، دیگر رنش رفته بود.

جاسم درازکش و خشکیده تمام این روزها به سقف زل زده بود و نه‌بایت کاری که می‌کرد این بود که مردمک چشم‌هایش در حدقه می‌لرزید و کمی اینورآنور می‌شد تا در و دیوار را ببیند. ما از این زاویه‌ای که خانه‌شان را دید می‌زدیم، نیم‌تنه بالایی جاسم از پنجره پیدا بود. روی یک تخت فلزی که بعدها فهمیدیم اسم درشتش، تخت سربازی است. خدیجه مدام به او سر می‌زد و آب دهانش را از گوشه لبش با دستمال می‌گرفت و دوباره آن لته کهنه را زیر بالشت می‌چپاند. شاهد بودیم که عروس بدی نبود و حداقل این جاها دیگر آرام گرفته بود. خبری از دعاوها نبود. انگار باتری یک اسباب‌بازی را درآورده باشی و یک گوشه همانجا بماند. خدیجه هم این شکلی شده بود. فقط ظهرا بوی غذایی که می‌پخت می‌پیچید و تا اینجایی که ما بودیم می‌رسید.

«دبدوب» که حالا اسم پرستار لندهور جاسم بود، روزی دو ساعت می‌آمد. دستکش‌ها را می‌پوشید و کارش را شروع می‌کرد. گاهی سر بالا می‌کرد و به سمت دیگر نگاه می‌انداخت که توی دیدرس ما نبود و آنجا پنجره تمام می‌شد. مثل وقت‌هایی که کسی با آدم حرف بزند. معلوم بود خدیجه پشت آن تکه از دیوار می‌ایستد و با او حرف می‌زند؛ یا تکره‌ترین آدمی که تا آن موقع دیده بودیم. اما هیچ وقت نفهمیدیم چه می‌گفتند. اولین بار لیخن دبدوب را همانجا دیدیم. یک‌روز که داشت جاسم را پشت‌ورو می‌کرد. یک‌باره دست نگه داشت، به آن سمت همیشگی که دیوارها نمی‌گذاشتند خدیجه پشتش را ببینیم سر چرخاند و گوشه لب‌هایش کمی چینید و دوباره به حالت اول برگشت.

جاسم از همان هفته دوم بود که بو گرفت. یک بوی عجیب آدمیزادی که ترکیبی از ترشال و ماندگی و کپک است و فقط از این‌طور خانه‌ها بلند می‌شود. بوی جاسم توی هوا شناور می‌شد تمام خانه را می‌گرفت و خودش را توی فضا پهن می‌کرد و انگشتان محو و بخار مانند‌ش را سمت ما دراز می‌کرد.

دعوای خدیجه با عدنان دیگر تمام شده بود. عدنان داشت به مغازه سمساری می‌رفت که آن اتفاق افتاد. خدیجه ته‌مانده پول‌های توی خانه را برداشت و با دبدوب غیبشان زد...

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

ادامه دارد....

*دبدوب: خرس

.....

.....

.....

.....

.....

.....

ضجه‌های زن برای قتل شوهر

فریادهای بامدادی زن جوان از گشته شدن همسرش در نیمه‌شب حکایت داشت



عکس تالیلی است

محمد جواد ابوعطا
m.abouta@shahraranews.ir

همه چیز در شامگاه پانزدهمین روز از اولین فصل تابستان آرام بود. ساعت از نیمه شب گذشته بود که مرد جوان همراه خانواده‌اش خوابید. خوابی که سنگینی مرگ بر روی آن سایه انداخته بود، اما مرد نمی‌دانست که تا چند ساعت دیگر بیشتر زنده نیست و ساعاتی پس از نیمه‌شب در خون خود دست و پا می‌زند و بی صدا می‌میرد.

صدای پای چند نفر (احتمالا دو مرد)، تیکاف خفیف یک خودرو و فریادهای زنی جوان، آرامش شبانه را از خیابان شاهنامه ۱۸ می‌برد. زنی فریادکشان به خیابان می‌دود، زمین می‌خورد، بلند می‌شود و در میان گرد و خاکی رموز که در هوا پخش شده، دوباره می‌دود. این بار قسمتی از لباسش زیرپایش می‌رود و باز هم زمین می‌خورد، اما دیگر بلند نمی‌شود تا جایی که زنان همسایه به کمکش می‌آیند و زیر بغلش را می‌گیرند. مردان همسایه سرگردان از حرکات عجیب زن، از میان کلمات «کشند»، «فرار کردند»، «بگیریدشان» و... که زن مرتب آن‌ها را تکرار می‌کرد، متوجه می‌شوند که برای حل معما باید به خانه زن بروند. جایی که لحظاتی بعد با یک پیکر غرق به خون مردی درون رختواب پهن شده وسط خانه روبه‌رو می‌شوند.

● استمداد از پلیس مابقی اتفاقات در این گونه مواقع، نانوشته اما تکراری است. تماس با پلیس، آرام کردن زن از سوی زنان همسایه، تجمع همسایه‌ها اطراف منزل تا حضور پلیس در صحنه جرم. مأموران با دور کردن افراد از صحنه و کشیدن نوار هشدار به منظور جلوگیری از نزدیک شدن آن‌ها، با ورود به این منزل مسکونی، جسد مردی جوان را در رختخواب کشف می‌کنند. مأموران انتظامی بلافاصله

موضوع را ساعت ۳صبح به بازپرس ویژه قتل دادسرای عمومی و انقلاب مشهد گزارش می‌دهند. قاضی احمدی‌نژاد شبانه در محل حاضر می‌شود و از نزدیک آنچه رخ داده را بررسی می‌کند. جسد متعلق به مردی سی‌وسه ساله بود که بر اثر اصابت چاقو به قفسه سینه و احتمالا بریده شدن رگ قلب به قتل رسیده بود. علاوه بر این سه جای زخم چاقو بر روی قفسه سینه، آثار ضرب و جرح

بر روی سر هم مشهود بود که احتمالا او قصد مقاومت در برابر مهاجمان را داشته که ناکام مانده است. موضوع مهمی که نتایج معاینات پزشکی قانونی بر روی جسد، ابهاماتش را برطرف خواهد کرد. ● فقط فرار ۲مرد را دیدم همسر مقتول تنها فردی بود که در لحظه وقوع جرم، به گفته خودش در کنار همسرش خواب بوده، هر چند ادعا کرده که متوجه چیزی نشده است.

او درباره آنچه دیده به مقام قضایی می‌گوید: «خواب بودم که با صدای خرخر عجیبی از خواب پریدم. وقتی به سمت همسرم خردمیدم او را غرق در خون دیدم. او درون رختخواب دست و پا می‌زد. به سمت حیاط نگاه کردم، دو مرد را در تاریکی دیدم که داشتند به سمت خیابان می‌دویدند. شوکه شده بودم و به دنبال آن‌ها به کوچه دویدم، اما با ماشین بوند و فرار کردند.» قسمتی از اظهارات زن بیست‌وشش ساله از سوی همسایه‌ها تأیید می‌شود. آن‌ها هم اعلام می‌کنند که صدای دویدن دو نفر درون کوچه و سپس صدای تیکاف یک خودرو را شنیده‌اند، اما هیچ کدام چیزی ندیده‌اند و تنها صدای داد و فریاد زن، همسایه را به خیابان می‌آورده است.

● ورود بی‌دردرسر به منزل

مقام قضایی با بررسی در ورودی متوجه شد که مهاجمان بدون تخریب در به و راحتی وارد منزل شده‌اند. موضوع مشکوکی که یکی دیگر از ابهامات این پرونده بود. زن جوان نیز با اعلام اینکه به کسی مشکوک نیست و با کسی دشمنی ندارد، خود را در مظان اتهام قرار داد، هر چند نقش خود را در این جنایت رد کرد، اما گروهی از کارآگاهان پلیس آگاهی خراسان رضوی مأمور شدند تا پس از بررسی تمام سرنخ‌های موجود، حقیقت این پرونده را همچون تمام پرونده‌های به ثمر رسیده در حوزه جنایی، دریابورند.

۱۰ سال زندگی با یک گلوله در سر

روسیه | اعتمادآنلاین | ولادیمیر کورتوف، درجه‌دار سابق نیروی پلیس روسیه، ۱۰ سال پیش در جریان درگیری با یک دسته خلافکار در سن‌پترزبورگ از ناحیه سر مورد اصابت گلوله قرار گرفت و بر خلاف وجود گلوله در جمجمه‌اش اما به طرز معجزه‌آسایی زنده ماند. این مرد سی‌وشش‌ساله حالا وارد دهمین سال زندگی استثنایی و باورنایذیر خود با یک گلوله در مغزش شده است. پزشکان از زنده ماندن این پلیس سابق روسی ابراز شگفتی می‌کنند، به خصوص که او بعد از دریافت حکم از کارافتادی ازدواج کرده و هم‌اکنون صاحب یک فرزند است.

مرگ ۱۶۶ نفر برای قتل یک خواننده

اتیوپی | مهر | در جریان اعتراضات خشونت‌بار در اتیوپی ۱۱ نیروی امنیتی و ۱۵۵ غیرنظامی کشته و بیش از ۱۶۰ نفر دیگر نیز زخمی شدند. این خشونت‌ها پس از قتل هاچالو هوندسا از خوانندگان محبوب این کشور، رخ داده است. هاچالو، ستاره موسیقی پاپ اتیوپی، و از افراد قوم ارومو، بزرگ‌ترین قوم اتیوپی، دوشنبه هفته گذشته از سوی افرادی ناشناس در ادیس‌آبابا به ضرب گلوله کشته شد. به گفته مقامات اتیوپی در جریان این ناآرامی‌ها پلیس تاکنون هزار و ۸۴ نفر را بازداشت کرده است.

خطر طاعون خیارکی

چین | رکنا | طاعون خیارکی در چین جان مردم را به خطر انداخته است. به گزارش ام.بی.اس‌نیوز یک‌دامدار چینی به طاعون عفونی با نام طاعون خیارکی مبتلا شده است. طبق گزارش رسانه‌های چین، این بیماری در کانون اپیدمیولوژیک طاعون قرار دارد و اکنون بیمار تحت درمان قرار گرفته است. گفتنی است که طاعون خیارکی متداول‌ترین حالت طاعون است که از نیش کک یا گازگرفتگی موش آلوده به‌وجود می‌آید. لرز و تب بالا، سرگیجه، درد شدید عضلات و مفاصل، کوفتگی و سر درد از علائم این بیماری است که پس از ۲۴ ساعت، پوسته‌هایی به شکل خیارک بر روی بدن بیمار به‌وجود می‌آیند.

خودکشی یا قتل؟

موسایی اخودکشی در یک کافه اتفاق افتاده بود. در ایام خلوت کر و نادر کافه‌ای کوچک و دنج که انتهای یک خیابان بن‌بست فرعی است. کارآگاه هرمز به‌همراه دستیارش صحنه را وارسی کردند. جوانی حدودا سی ساله پشت یک میز کوچک مرده بود. دستش روی میز دراز بود و سرش روی بازویش قرار داشت. یک فنجان قهوه نیمه‌خورده و یک بسته قرص در کنار گوشی موبایل روی میز بود. مسئول کافه گفت: «از مشتری‌های همیشگی ماست. خیلی وقت‌ها با همسرش می‌آید. امروز تنها آمد و سفارش یک قهوه ترک داد. مدام گوشی‌اش رنگ می‌خورد و یا کسی که آن سمت خط بود مشاخره داشت که متوجه شدیم یک خانم است. از جیش چیزی بیرون آورد و توی قهوه ریخت. فکر نمی‌کردم بخواد این کار را بکند اما بعد از چند دقیقه سرش را روی میز گذاشت و دیگر تکان نخورد. من هم سریع با پلیس تماس گرفتیم.» کارآگاه هرمز با استفاده از اثر انگشت جوان فوت شده، گوشی را باز کرد و نگاهی به لیست تماس‌ها انداخت. آخرین تماس از شماره‌ای بود که با نام «مریم» ذخیره شده بود. مدت مکالمه یک دقیقه بود. بعد پیام‌های ردوبدل شده بین مریم و جوان را چک کرد و متوجه شد که مریم همسر مرد است و اصرار زیادی به جدانشدن دارد. جوان هم در جواب به همسرش پیام‌های زیادی فرستاده و تکران دو فرزندشان بود. تاریخ پیام‌ها مربوط به بعدازظهر دیروز بود. دستیار کارآگاه گفت: «خب پس پرونده را می‌تونیم راحت ببندیم چون همه‌چیز مشخص است» کارآگاه هرمز برای مریم یک پیام نوشت. «دارم میام خونه. همونجا باش» یک دقیقه بعد اتفاقی افتاد که باعث شد کارآگاه هرمز مسئول کافه را به اتهام قتل دستگیر کند. آن اتفاق چه بود؟

طرح رضا چنگی

معنای پلیسی

استادبزرگ شطرنج ایران	نام استاد شجریان	طرف غذاخوری	قدم یکپا نکته‌سنجی	پرنده خوشبختی	بتی در جاهلیت	حرف ۱۲۶لفیا	نام پسرانه بازیگر زیرزمین	سازی زهی
			صوت ندا	نقشه فرنگی	سوره ۴تایی	اصفهان قدیم درخت انگور	رستوران فرنگی سرنیزه	مایه حیات
تیم فوتبال انگلیسی بلندی بدن			پدر کاپشن			دبیر		
چهره داوری	نشان جمع نگین انگشتی	سیاره ناهید				ساخته مولانا، پادشاهان بنگلادش	پایتخت همسایه پهلوان	از واجبات نماز
پایتخت فلسفه ناشنا		بیمار				ساخته مولانا، پادشاهان بنگلادش	سرفوتبالی مظهر نرمی	
مظهر نرمی عضو پرواز						ساخته مولانا، پادشاهان بنگلادش	برهنه گونه	ماه محبت
پروردگار صد مترمربع گلر آنتورپ	فرمز زادگاه رازی	زاپاس	اله پنج ترکی لب	شیر خوردنی شعله آتش صوت تعجب	مربوط حرف خوردنی فوق	شهر عربستان سعودی	گر بختن حرف انتخاب	
			مقابل صورت			همسر حضرت ابراهیم		

لطفاً پاسخ خود را به شماره ۰۷۲۸-۳۰۰۰ پیام کنید. پاسخ معنای پلیسی چهارهنگام زیر «نیسان آبی»: از گذشته موزیکال توقف می‌کرد و اجازه می‌داد نیسان وارد مسیر نوری شود. به همین دلیل از گذشته نیسان هیچ تقصیری ندارد و ملزم به پرداخت هیچ عسالتی نیست.

باسکون که قسمت اول داستان را در یکدا بخوانید

باسکون که قسمت دوم داستان را در یکدا بخوانید

باسکون که قسمت اول داستان را در یکدا بخوانید

باسکون که قسمت دوم داستان را در یکدا بخوانید

باسکون که قسمت اول داستان را در یکدا بخوانید

باسکون که قسمت دوم داستان را در یکدا بخوانید

باسکون که قسمت اول داستان را در یکدا بخوانید

باسکون که قسمت دوم داستان را در یکدا بخوانید